

A Review of Purushottama Lal's Article on Indian Cultural Influences on Western Literature with Emphasis on Colin Campbell's Perspective

Zohreh Shariati ¹

Instructor, University of Applied Science and Technology

Received: 2023/06/19 | Accepted: 2023/08/19

Abstract

The 20th century witnessed significant shifts in the Western cultural perspective towards Eastern cultures and religions. In his book *The Easternization of the West*, Colin Campbell clearly outlines the religious, cultural, and even literary-artistic differences between the East and the West. He argues that certain concepts from Indian culture and literature, such as an emphasis on nature and its revival, have greatly influenced Western culture and literature. However, it is also important to examine the views of Indians themselves, particularly those proficient in English.

This review article, drawing on Campbell's perspective and a translated text by Purushottama Lal—an Indian poet and writer—analyzes these influences on English literature. The findings indicate that although Western literature has borrowed words and concepts from Indian culture and literature, it has reinterpreted them through its own cultural lens, giving them new meanings that differ from their original significance in Indian culture.

Keywords: India, West, culture, word, literature.



1. E-mail: z.shariati57@gmail.com

بررسی مروری مقاله پوروشوتمه لعل در خصوص تأثیرات فرهنگی هند بر ادبیات غرب با تأکید بر نظر کالین کمبل

زهره شریعتی^۱

دانشجوی دکترا، مدرس دانشگاه جامع علمی کاربردی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۲۹ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۲۸

چکیده

قرن بیستم شاهد تغییرات اساسی در دیدگاه فرهنگ غرب به فرهنگ و ادیان شرقی بوده است. «کالین کمبل» در کتاب خود با عنوان شرقی شدن غرب تفاوت‌های دینی، فرهنگی و حتی ادبی هنری میان شرق و غرب را به خوبی تبیین می‌کند و معتقد است برخی مفاهیم فرهنگ و ادبیات هندی مانند توجه به طبیعت و احیای آن، بر فرهنگ و ادبیات غرب تأثیر بسزایی گذارده است. با این حال، باید نظر خود هندیان را نیز که به زبان انگلیسی تسلط کافی دارند، بررسی نمود. این مقاله مروری، با توجه به نظر کمبل و ترجمه متنی از پوروشوتمه لعل که خود یکی از شاعران و نویسندگان هندی است، به بررسی این تأثیرات بر ادبیات انگلیسی می‌پردازد و نتیجه می‌گیرد که ادبیات غرب، هرچند از ادبیات و فرهنگ هند واژه‌ها و مفاهیمی را وام گرفته، اما آن‌ها را با پیش‌زمینه فرهنگی خود ترکیب کرده و معنای تازه‌ای به آن‌ها بخشیده که مشابهتی با معنای آن‌ها در فرهنگ هند ندارد.

واژگان کلیدی

هند، غرب، فرهنگ، واژه، ادبیات.

مقدمه

پس از جنگ جهانی دوم، به ویژه از دهه ۶۰ میلادی تاکنون، تغییری بنیادین و شگرفی در نگرش غرب (به معنای اروپای غربی و آمریکای شمالی) به شرق رخ داده است. این تغییر نه تنها شامل تفاوت‌های جغرافیایی، ظاهری، نژادی، اجتماعی و سیاسی میان این دو، بلکه دربرگیرنده تغییرات اساسی در دیدگاه فرهنگ غرب به فرهنگ و ادیان شرقی است.

«کالین کمبل» در کتاب خود با عنوان شرقی شدن غرب با الگوگرفتن از نگاه جامعه‌شناسانه ماکس وبر، تفاوت‌های دینی، فرهنگی و حتی ادبی هنری میان شرق و غرب را به خوبی تشریح و تبیین می‌کند. سپس براساس مدارک، مصادیق و مستنداتی از تأثیرات فرهنگ و ادیان شرق بر غرب، به خوبی از پس دفاع از نظریه خود برمی‌آید و آن را نوعی زایش جدید شرق در غرب توصیف می‌نماید. این مصادیق شامل مسائلی چون احیای طبیعت است که به طور خاص در مسائل زیست محیطی، گیاه‌خواری، طب کل‌نگر (هومئوپاتی) و جنبش‌های دفاع از حقوق حیوانات برجسته شده‌اند (به‌یر، ۲۰۰۹). تحلیل کمبل از دلایل این تغییر که پس از جنگ جهانی دوم روی داده است، هم ریشه در نظر وبر دارد (فشار درونی جامعه به سوی عقل‌گرایی)، و هم تغییر نیازهای بشر معاصر و صد البته تحولاتی که در نگرش دینی غرب نسبت به ادیان شرق رخ داده است (به‌یر، ۲۰۰۹). تفاوت دیدگاه غرب و شرق در باب الوهیت و مهم‌تر از آن، بحران در تفسیر دینی از مسیحیت در دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی از جمله نکاتی هستند که کمبل در کتاب خود به طور مفصل بدان اشاره دارد. الوهیت در مسیحیت غربی به صورت مشخص، انسان‌وار و وجودی متعالی توصیف می‌گردد که هم خالق است و هم ناظر بر جهان طبیعت و انسان‌ها. اما در شرق، الوهیت پیوندی عمیق با یک اصل ناانسان‌وار، نامتشخص و حاضر در همه عالم سر و کار دارد که جهان طبیعت و انسان‌ها به یک اندازه به وی نزدیکند.

هرچند الوهیت شرقی به ویژه هندی شامل خدایان متعدد یا تثلیث هندویی، نیروانه نامتشخص و غیرقابل توصیف بودایی، گوروها (معلم‌ان) دین سیک، و تیرتهنکره‌ها و رستگاری‌یافتگان دین جین است. کمبل این دو نوع جهان‌بینی را به ترتیب به عنوان ثنویت مادی گرایانه و دیگری را وحدت وجود می‌داند.

بحران در جهان‌بینی غرب پس از تحولات جنگ جهانی دوم، بر مبنای نظر کمبل دو جنبه دارد: یکی در تفسیر دینی از مسیحیت، یعنی دیدگاه کهنه‌ای که با پیشرفت روزافزون علم مدرن تحلیل می‌رفت و از زیربنا ویران می‌شد و دوم، در تفسیر عرفی و سکولار از دین که کمبل آن را به ظهور کمونیسم در اتحاد جماهیر شوروی و شکست مانیفست این نظام مربوط می‌داند. همچنین توجیه عقلانی تفاسیر سکولار از مسیحیت در غرب، ابتدا با اگزیستانسیالیسم نئومارکسیست (ژان پل سارتر) و جهان‌روان‌شناختی مکتب فرانکفورت (به ویژه مارکوزه)، و دومی با اسطوره‌زدایی لیبرال توسط بولتمان و پل تیلیخ صورت گرفت (به‌یر، ۲۰۰۹).

البته دیدگاه کمبل با وجود استدلال‌های خوب و متقاعدکننده، قابل نقد نیز هست. اولاً: جنبش «نیو ایج» New Age که کمبل آن را نمونه‌ای کامل از زایش فرهنگ و ادبیات شرق در غرب می‌داند، هرچند اهمیت تحلیلی و روان‌کاوانه بسیاری دارد، اما شاید چندان هم نسبت به گذشته فرهنگ و دین غربی به ویژه ادیان رازآمیز یونان باستان و مکتب هنری رمانتیسیسم متفاوت و جدید نباشد. دوماً: این نکته قابل پرسش است که آیا جهان‌بینی غرب را می‌توان تنها به مسیحیت و مارکسیسم تقلیل داد؟! اگر مسیحیت، بحرانی را در دهه ۶۰ میلادی تجربه کرد، همزمان با آن کمونیسم و مارکسیسم نیز بحرانی را طی کردند که در نهایت به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی منجر شد. سوم این که کمبل نسبت به تحلیل ساختاری در دوره پس از جنگ بسیار کم توجه است، به ویژه انفجار اطلاعات و ادوار اقتصادی پس از جنگ (به‌یر، ۲۰۰۹).

اکنون می‌توان با مرور دیدگاه کمبل نسبت به شرقی شدن غرب، تاثیر هندیان را



بر ادبیات اروپای غربی و آمریکای شمالی بررسی کرد. پوروشوتمه لعل^۱ (۲۰۱۰-۱۹۲۹) استاد افتخاری زبان انگلیسی در کالج سنت خاویر کلکته، سال‌ها درباره فرهنگ و ادبیات هندی در بیش از صد کالج و دانشگاه در انگلستان، آمریکا و استرالیا سخنرانی‌های متعددی کرد. او همچنین به مدتی طولانی در کالج کلکته هر هفته بر روی ترجمه کامل *مهابهارته* به انگلیسی کار کرد که تاکنون ۲۱۰ جلد از آن منتشر شده است. وی در زمره نویسندگان، مترجمان و شاعران هندی معاصر می‌گنجد. ترجمه خلاقانه او از *مهابهارته* و *رامایانه*، همچون شعرها و داستان‌های کوتاهش، مخاطبان زیادی داشته و دارد. او در مقاله‌ای کوتاه به خوبی به این تاثیرات با نام بردن از آثار برخی نویسندگان، شاعران، هنرمندان و حتی یکی از گروه‌های موسیقی مشهور غربی پرداخته است. لعل در ابتدای مقاله خود، با دقت به تفاوت مفاهیم در زبان‌های شرقی و غربی اشاره کرده است.

تفاوت مفاهیم در واژه‌های شرقی و غربی

لعل در ابتدا مشکل چشمگیری را متذکر می‌شود که معمولاً برای تمام کسانی که میل دارند تاثیرات ایده‌ها، ارزش‌ها و باورهای هندی را بر ادبیات غرب مطالعه نمایند، پیش می‌آید؛ یعنی توجه به این نکته که برخی واژه‌های کلیدی در هر دو محیط شرق و غرب، هیچ معادل قابل ترجمه‌ای ندارند. مانند:

آرته (Artha)، آوتاره (Avatara)، دهرمه (درمه) (Dharma)، کاله (Kala)،
کامه (Kama)، کرمه (Karma)، موکشه (Moksha)، نیروانه (Nirvana)، شنتی (Shanti)
انگلیسی:

آمرزش گناهان، کفر، گناه، بهشت، جهنم، تجسد، کنایه، تجدید حیات،

1. Purushottama Lal

این مساله تاثیر بسیار زیادی بر چگونگی معرفی و ارائه فلسفه هند در ادبیات غرب داشته است. گاهی برای واژه‌هایی که نمی‌توان آن‌ها را در زبان هندی بازنمایی کرد، توصیفی ارائه شده که شاید نمایانگر منظور صحیح یا ارزش آن در فرهنگ هندی نبوده باشد. علاوه بر این، شاید غربیان برخی از مفاهیم فرهنگ خود را بر آن واژه‌ها بار کرده باشند؛ در حالی که ممکن است به واقع، آن مفاهیم حتی در بستر اصلی خود نیز وجود نداشته باشند. برای نمونه، فلسفه هندی هیچ واژه‌ای برای معجزه در سنسکریت یا دیگر زبان‌های هندی ندارد. اصولاً معجزات امکان واقع شدن ندارند، زیرا طبق فرهنگ هند، هیچ چیز در این دنیای مادی و کَرَمَه (به معنی کردار، رفتار)، خارج از مدار ماده و کَرَمه عمل نمی‌کند.

خدایان هندو آشکارا پا در زمین خاکی دارند و مشمول قانون علت و معلول یا همان کَرَمه هستند. خدایان نیز، به همان‌سان که انسان‌ها بیچارگانی فانی هستند، مانند انسان گرفتار دنیای کَرَمه هستند. خدایانی که هندویان می‌پرستند، خود خلق کرده‌اند، بنابراین نمی‌توانند خدایی را پرستش کنند که وی آن‌ها را خلق کرده است.

هندوها برای مفهوم پاداش ابدی و جاودانه، واژه‌ای به نام بهشت یا ملکوت ندارند. بهشت هندوها منزلگاهی موقت است که پس از لذت بردن از آن، آدمی دوباره تولدی نو می‌یابد تا شانس دیگری برای بهتر بودن در زندگی بعدی‌اش بیابد، نه دستیابی ابدی به بهشت به عنوان پاداش اعمال خوب.

همچنین هندوها چنان که غربی‌ها دعا می‌کنند، دعا نمی‌کنند. دعا‌های مقبول چه بسا به دلیل کَرَمه‌های قبلی، به نفرین بدل شوند. هندوان بر این باورند که آدمی باید دعا کند، اما نه برای طلب حاجت از خدایان، بلکه دعا می‌کند، چون همه چیز، یعنی زندگی را دارد. دعا در حقیقت یک سپاس‌گزاری از نعمت حیات است، نه طلب حاجات دنیوی. تراژدی زندگی به معنای عدم دستیابی به خواسته‌ها نیست،



بلکه بدین معناست که دقیقا همان چه را خواسته‌اند، قبلا دریافت کرده‌اند، همراه با تضادهای درونی‌اش. از قضا نیل به امیال و برآورده شدن حاجات، ترسناک و مهیب است.

به خواسته‌هاتان فکر می‌کنید، آرزویش را دارید، در رویا می‌بینیدشان، برای نیل به آن‌ها تلاش می‌کنید و به دستشان می‌آورید؛ در حالی که قبلا آن‌ها را داشته‌اید! نکته این جاست که در این جهان مملو از تضاد، شیرینی‌ها موجب دل‌درد می‌شوند؛ بازیچه‌های زندگی پس از مدتی که انسان را سرگرم کردند، به شدت ملال‌آور می‌گردند؛ شادی‌ها درد به همراه خود می‌آورند؛ شهوت جنسی، شهرت، پول و قدرت نیز به طور هولناکی همان تمایلاتی هستند که مانع دستیابی به هدف زندگی می‌شوند. گوش‌نوازترین و زیباترین آهنگ‌ها و موسیقی‌های بشر در حقیقت یادآور اندوهناک‌ترین و غم‌انگیزترین افکار انسان هستند. حتی زندگی نیز مرگ‌آور است؛ تنها راهی که برای رهایی از مرگ وجود دارد، این است که انسان هرگز متولد نشود.

دهرمه یا درمه، ترجمه واژه دین (Religion) نیست، بلکه معنایش این است: «آنچه محکم و پابرجاست». این واژه از ریشه dhri به معنای زمین است. چهار امر پایا و باثبات در عالم هست که به صورت همزمان در هر لحظه از زندگی هر فرد عمل می‌کند:

۱. سوَهِ درمه sva-dharma (ثبات خود، غریزه حفظ بقای خود، فردیت)؛
۲. کوَکِه درمه kula-dharma (ثبات خانواده)؛
۳. یوَگِه درمه yuga-dharma (ثبات روح)؛
۴. سَنَه تَنَه درمه sanatana-dharma (ثبات وجود مطلق که ازلی ابدی و

نامتغیر است).

آرجونه Arjuna نیز بر مبنای رزمگاه کوروک شتره Kurukshetra، مانند همه ما

در کشاکش زندگی، همزمان این چهار درمه را درک کرده و در نهایت باید انتخاب کند. انتخاب او تعیین کننده چگونگی شخصیت و منش وی است. عدم انتخاب به اختیار او نیست.

«کاله» عصر کیهانی و مربوط به عالم هستی است. رازی عظیم و باشکوه. هم به معنای گذشته و هم به معنی آینده. همه در کاله خلق شده‌اند، در کاله میرانده شده‌اند. کاله همان مهاکاله Mahakala یعنی عصر بزرگی است؛ و مهاکاله، شیوا Shiva، خدای هالک و خالق است. البته مادینه کاله نیز کالی Kali است، ایزدانویی بدنهاد و مخوف که هنوز مورد تقدیس مردم قرار می‌گیرد، نماد عصری به پایان رسیده.

«گذشته و آینده/ هر دو در زمان آینده نیز می‌گنجند/ و زمان آینده/ در زمان گذشته نیز هست/ اگر تمام زمان‌ها و عصرها به صورتی ازلی و ابدی زمان حاضر باشند/ همه‌ی زمان، غیر قابل بازگشت است.» این جملات که در کتاب چهار قطعه تی. اس. الیوت (شاعر، نمایشنامه‌نویس و منتقد انگلیسی آمریکایی، برنده جایزه نوبل ادبیات) آمده است، برای مخاطب هندی مفهوم بسیار دیربایی دارد. اگر این سخن الیوت درست باشد، چگونه می‌توان خود منجی را نجات داد؟!

زبان سنسکریت هیچ واژه‌ای برای کنایه یا استعاره نیز ندارد. استفاده از این گونه کلمات برای بیان چیزهایی که تضاد و ابهام معنایی کامل باهم دارند، بیشتر به درد مردم شهرنشین زیرک و دارای طبعی طنز می‌خورد تا جنگل‌نشینان احساساتی. زبان انگلیسی چنان با استعاره و کنایه آمیخته است که یک هندی دائما باید هنگام انتخاب معادل برای واژه‌های متون مقدس و نامقدس سنسکریت و دیگر متون هندی به زبان انگلیسی بسیار مراقب باشد.

و اما در نهایت، در هیچ یک از زبان‌های هندی، واژه‌ای برای تراژدی یا سوگنامه وجود ندارد. واژه‌هایی مانند درد، بدبختی، رنج، فقدان، آزار، یأس و نومیدی، سقوط و حتی اضطراب و دل‌تنگی هست، اما هیچ یک بار معنایی تراژدی را ندارد. بهشت در معنای «پاداش» واژه نامناسبی برای کردارهای نیک است، زیرا در



واقع نوعی جزا و مجازات محسوب می‌شود؛ و جهنم به معنای مجازات نیز واژه نامناسبی برای کردارهای بد و همچنین احساسات و عواطف شدید هندی‌هاست. برای فردی با ذهنی غربی، تراژدی به عنوان مجازات و جزایی حداکثری در مورد قهرمانی که مبتلا به غرور و گستاخی شده، قابل پذیرش است. اما پاداش یا مجازات حداکثری در فرهنگی که بر مبنای آثار کرمه و کردار تنظیم شده، به کار نمی‌آید. یوهان ولفگانگ گوته شاعر و فیلسوف آلمانی (۱۸۳۲-۱۷۴۹) این ایده را با گفتن این جمله توضیح داده است: «ذات و طبیعت همیشه درست نیست؛ انسان است که آن را درست یا خراب می‌کند.» اما شاید یک هندی به این جمله بیفزاید: «و خیر و شر؛ و گناه صغیره و گناه کبیره؛ و بهشت جاودان و جهنم جاودان؛ و عفو و آمرزش گناه...»

لعل در این جا مثال دیگری از ترجمه نادرست می‌زند: هیچ واژه‌ای نمی‌تواند جای blasphemy (کفر‌گویی) را بگیرد، زیرا کفر‌گویی در اصل بیان وارونه و معکوس ایمان و عقیده است. چنان که رالف والدو امرسون در یکی از شعرهایش با عنوان «برهما Brahma» می‌گوید:

آنان، کسی را که مرا ترک نمود، بیمار پنداشتند

زمانی که ایشان پروازم دادند، خود بال بودم

و من خود سرود تسبیح‌گوی برهمن Brahmin بودم که آواز می‌خواند.

لعل ادامه می‌دهد: در حالی که برخی شاعران، رمان‌نویسان و متفکران، شاید همگی بی هیچ پرسشی، هر آنچه سنت هندی از ایشان می‌خواهد، بپذیرند و باور کنند، اما نویسندگان خلاق و مهم غرب چنین برخوردی ندارند. آن‌ها کاوش می‌کنند، تفاوت قائل می‌شوند، تشریح و موشکافی می‌کنند و زمانی که کاملاً پذیرفتند در اشتباه بوده‌اند، نظر و احساس قبلی خود را در باب آن موضوع تغییر می‌دهند. نمی‌توان محکم به فرهنگ خود چسبید و ارزش‌های فرهنگ دیگری را

بدون شک و تردید کامل در فرهنگ خود نقد کرد و ناگهان جذب فرهنگ دیگری شد. علاوه بر این، پذیرش بدون تفکر یک فرهنگ جدید می تواند نوعی بی احترامی نسبت به هویت فرهنگی سابق فرد تلقی شود.

شاید به همین دلیل باشد که ویلیام باتلر ییتس در آخرین سال های زندگی اش، تغییر شگرفی در باب نظر سابق خود در مورد سستی و شیرینی بیش از حد رمانتیک - عرفانی آثار راییندرانات تاگور ایجاد کرد؛ همان ییتسی که زمانی سوار بر اتوبوس های قرمز دو طبقه در لندن ۱۹۱۱، در تدارک چاپ ترجمه های گیتنجلی (گیت به معنی آواز و آنجلی به معنای پیشکش، «آوازهایی برای پیشکش») بود. «روزها» روی ترجمه اش کار کرده بود، زیرا می ترسید «غریبه ها ببینند که این آثار تا چه حد برایم تکان دهنده بوده اند.»

تی. اس. الیوت نیز احتمالا به همین نتیجه رسیده است، زمانی که جوان بود و در دوره ای تصمیم به تغییر دین به آیین بودا گرفته بود، ناگهان منصرف شد. الیوت بعدها برای عقب نشینی از نظرش دلیلی نیز ارائه کرد. وی گفت احساس کرده که می باید ابتدا وجود خود را از تمام میراث فرهنگی، مذهبی و دینی غربی خالی کند تا بتواند آداب و رسوم بودایی را در خود بپذیرد؛ کاری ترسناک تر و پرمخاطره تر از آن چه که وی نسبت به آن خود را متعهد می دانست. دو سنت متکامل، در موقعیتی رویاروی هم؟! شاید نیازمند آنیم که تصدیق نماییم همه تمدن های کامل، همواره جذابیت های آشنا و متافیزیکی مشابهی دارند، بی آن که ناچار به دفاع از خود در مقابل دیگری باشند.

وظیفه یک فرهنگ متفاوت، این است که کلمات را قلب ماهیت و در خود جذب کند. لعل در بخش بعدی این مقاله می خواهد چگونگی برخی صورت های موسیقایی و ادبی را بررسی کند، تا بیازماید که کدام یک این وظیفه را انجام داده یا نداده اند. او به طور خلاصه به زندگی و آثار برخی شاعران، یک رمان نویس و برخی ترانه نویسان نظری می افکند: امرسون، ییتس، الیوت، هسه و گروه موسیقی بیتل ها؛ و



این که آن‌ها چگونه تحت تاثیر فلسفه و فرهنگ هندی قرار گرفتند.

۱. رالف والدو امرسون

شاعر و مقاله‌نویس تعالی‌گرای Transcendentalist (معتقد به ماوراءالطبیعه) آمریکایی، رالف والدو امرسون (۱۸۸۲-۱۸۰۳) با اقتباس از فرهنگ هند، لازم نبود تغییر زیادی در شعر خود به نام «برهما» انجام دهد، چرا که در اصل، ریشه در متنی خلاصه شده در مجله‌اش که در سال ۱۸۴۵ چاپ شده بود داشت. آن چکیده از ویشنو پورانه (Vishnu Purana) داستان زندگی‌های ویشنو، یکی از خدایان تثلیث هندویی (نوشته اچ. اچ. ویلسون شرق‌شناس انگلیسی بود: «چه مخلوق زنده‌ای می‌میراند یا خود می‌میرد؟ چه مخلوق زنده‌ای حافظ است یا محفوظ؟ هر یک از صفات هالِک یا حافظ مربوط به شخص خود اوست، چنان که از خیر یا شر تبعیت می‌نماید.» «برهما» ابتدا در ماهنامه آتلانتیک در نوامبر ۱۸۵۷ منتشر شد، سالی که انگلیسی‌ها، آن را سال شورش و طغیان هندی نام نهادند. امرسون می‌داند برهمایی که دارد درباره‌اش می‌نویسد، اولین تشخص منحصر به فرد از واژه «برهمن» است. برهما وجود مطلق است، فاقد صفات، فاقد شکل و صورت، غیر قابل طبقه‌بندی یا تقسیم، غیر قابل شناخت، و وجود حاضر در تمام عالم است که بی آن که تنفس کند، زنده است و نفس می‌کشد. توصیه به جستجوگر خیر حقیقی در پایان شعر این است: «... و تو به بهشت بازگرد.» بهشت پاداش سهل و ساده‌ای است برای کردارهای نیک، حال آن که آن چه بدان نیامندیم، انجام اعمالی عاری از نفس‌پرستی و خودپرستی است.

۲. ویلیام باتلر ییتس

سه هندی که دو تن از ایشان بنگالی هستند، در زندگی شاعر و نمایشنامه‌نویس اتریشی، دبلیو. بی. ییتس (۱۹۳۹-۱۸۶۵) تاثیرگذار بوده‌اند. در دسامبر ۱۸۸۵ ییتس در گفتگویی با تئوسوفیستی Theosophy به نام موهینی موهُون چِترجی Mohini

Mohun Chatterjee در دوبلین در باب فلسفه اوپانیشادی حضور داشت. ییتس در مقاله‌اش با عنوان «راه معرفت» می‌گوید: «آه که چه سال‌های زیادی طول کشید تا از خواب غفلت برخیزم!» دقیقاً ۴۳ سال، چون وی شاید تنها شعرش را به زبان انگلیسی، در ۱۹۲۸ نوشت که عنوان آن، نام یک هندی زنده را بر خود داشت: «موهینی چترجی».

تفسیر چترجی از زندگی و عشق برای ییتس در ۱۸۸۵، به طور عجیبی ساده و بی‌تکلف بود: «هیچ چیز درخواست مکن، زیرا آن را به دست می‌آوری و بعد دیر یا زود نسبت به آن تنفر شدیدی حس می‌کنی. مخصوصاً در طلب عشق و محبت مباش. از موضع قدرت سخن بگو، نه ضعف؛ امتلاء، نه تهیّت؛ عطا کردن، نه گدایی. تنها با عشق ورزیدن به دیگران است که می‌توانی محبت را به دست آوری. زندگی بزرگ‌ترین هدیه است، زندگی امتلاء است، نه عشق».

این اظهار عقیده رسمی، ظاهراً ییتس را به طور شگفت‌انگیزی از آن خواب طولانی بیدار کرد. در سومین و چهارمین رباعی از «رباعیات و جملات قصار» (ژانویه ۱۸۸۶)، به نظر می‌رسد که وی بر فلسفه موهینی صحّه می‌گذارد:

میل به هیچ چیز نداشته باش، نه غم و نه شادی؛

هیچ مخواه، نه شب و نه روز؛

حتی یک فرشته غمگین یا مشتاق هم

مگو: «بسیار مشتاق دیدار توام».

اشباح با لب‌هایی جدا از هم رفتند

از سستی دیر هنگام مرگ

چنان که من این خطوط را خواندم

بر دروازه برهما: «آنان با تمام وجود، روح را بر فراز خاکسترهای قلب خود

حس کرده‌اند».

اما ییتس هنوز در طلب عشق بود. او شیفته ماود گان Maud Gonne بود. وقتی



ماود درخواست او را رد کرد و با جان مک‌براید ازدواج نمود (یک دائم الخمر، بی‌دست و پا و خودستای لاف‌زن)، یتس بعد همین پیشنهاد را به دخترخوانده ماود، یعنی ایزولت Iseult داد، اما او نیز به توصیه ماود پیشنهاد ازدواج وی را رد کرد. ویلیام توصیه خردمندانه موهینی را نپذیرفت که وی را به عنوان یک «مرد جوان خوش قیافه با چهره‌ای مسیح‌وار» توصیف کرده بود (زیرا مسیح هرگز ازدواج نکرده بود). تنها یک هندی به وی آموخت «همه اعمال و واژه‌های موجب حرکت و انجام عمل، بسیار کم‌مایه و مبتذل هستند.» (البته منظور موهینی عمل به دوش کشیدن بار مسئولیت نفس و ضمیر خود بود).

پیچ و تاب غربی‌ای که یتس به باور هندویی موهینی داد، کاملاً مشهود است. انسان در فرهنگ هندو بارها و بارها زاده می‌شود، چنان که یتس آن را تعبیر می‌کند: «کفن بر کفن پشته و جمع می‌گردد/ گور بر گور توده می‌شود» تا در نهایت عشق کامل را بتوان یافت. دلیل این که عشق، امتلاء نیست، بلکه خودفریبی است، آن است که عشق، موکشه (نجات یا رهایی از تغییر مدام جهان و چرخه زادمرد یا سَمَسَرَه (Samsara): تناسخ یا تولد دوباره در جسمی دیگر بر روی زمین که اعتقاد اصلی هندوان و برخی ادیان و فرق دیگر) است. آنچه که موهینی چترجی با لب‌خند پذیرای آن بود.

دومین فرد هندی موثر در زندگی یتس، رابیندرانات تاگور بود که تا سال ۱۹۳۰ با وی به صورت متناوب مکاتبه داشت. او ترجمه شعرها و نثرهای تاگور را از گیتنجلو بنگالی پیدا کرد و آن‌ها به قدر کافی خوب بودند که مشمول گزیده نظم و نثر کتاب آکسفورد شعر مدرن گردند.

سومین هندی یک سوامی (Swami: لقبی احترام‌آمیز برای ریاضتکش (یوگی) یا یک معلم مذهبی که برای گسترش آموزه‌های رهبانی مذهبی کوشیده باشد) بود که اشعار او نیز در گزیده ادبی یتس جای گرفت. با سوامی پوروهیت Swami

Purohit (۱۹۴۱-۱۸۸۲)، معلم هندویی و مترجم بهگود گیتا: بخشی از حماسه مهابهاراته به انگلیسی) بود که ییتس وارد قلمرو رازآمیز نمادگرایی و اساطیر دینی هندو شد. ییتس سوامی را در سال ۱۹۳۰ ملاقات کرد و در ترجمه اوپانیشادها و دیگر متون مقدس سنسکریت با وی همکاری کرد.

انتشارات فابر و فابر این مجموعه را از طریق یکی از دفاتر مدیران خویش، یعنی تی. اس. الیوت، به صورت کتاب منتشر نمود که برحسب اتفاق، پیش‌تر در «مبادی الحاد مدرن» ییتس را نیز به همراه جیمز جویس و دی. ایچ. لارنس به خاطر ایجاد تردید اخلاقی و ادبیات فاسد، به جهنم تبعید کرده بود! «مبادی الحاد مدرن» عنوان مناسبی هم داشت: «تقلید از خدا/یان بیگانه». پیش از ملاقات با سوامی، ییتس در ۱۹۲۰ و دو سال پس از ویرانی جنگ جهانی اول، شعری سروده بود با عنوان «دومین رجعت». او می‌نویسد: «اشیا خرد و تکه‌تکه می‌شوند؛ مرکز نمی‌تواند آن‌ها را نگه دارد... ظهور (رجعت دوباره مسیح) نزدیک است... چه هیولای دهشتناکی... آیا به سوی بیتلهم Bethlehem خمیده خمیده می‌آید تا تولد یابد؟»

ییتس دیدگاه یوحنا قدیس که از حواریون عیسی مسیح بود را از رجعت ضد مسیح (دجال)، به تصویری رعب‌انگیز از یک تجلی از ویشنو: نرسیمه Nara-Simha (مرد شیرنما) تبدیل می‌کند، هیولایی آخرالزمانی که در پایان سال ۲۰۰۰ دوره تمدن مسیحی، به سوی گهواره کودک _ مسیح می‌خزد. به عبارت دیگر، ارزش‌های مسیحی در باب عشق و معصومیت، در مورد بشر به هدر رفته‌اند و انسان ارزش این دو را درک نکرده است. بتلهم به بدلم Bedlam تبدیل شده است (در ریشه‌شناسی این واژه، بدلم فساد و تباهی تیمارستان بتلهم در لندن است). نرسیمه بینوا یکی از نه تجلی ویشنو است که در هر زمان که در یوگه‌ها (دوره‌های) متوالی زمان کاهش یافته باشد، دوباره بازمی‌گرداند. در این شعر یک اوتار هندوی کاملاً شعورمند که ناجی دوره (بشرهای شیرنما) است، در تصوّر مسیحی گونه ییتس، به یک هیولای ویران‌کننده‌ی جهان تغییر ماهیت داده است (با لمس ابوالهول).



در ۱۹۳۴، ییتس غزلی جالب و عالی با عنوان «مِرو» Meru سرود. مرو یکی از کوه‌های اسطوره‌ای هندویی و نمادی از درک معنوی است. قله اورِست بلندترین کوه واقعی در دنیاست که از لحاظ ارتفاع مورد تحقیق و توجه زیادی قرار داشته است. کدام بهتر است؟ ییتس نتیجه می‌گیرد: «هیچ کدام». فتح معنوی مرو و فتح زمینی و مادی اورست (زهد ورزیدن بر کوه مرو یا اورست) هر دو موجب «ویرانی واقعیت» می‌گردند. معنویت شرقی و تکنولوژی غربی، هر دو موهوم و موقتی‌اند. «پیش از سپیده دم/ عظمت و بنای شگفت‌آورش از بین خواهد رفت.»

پس چه چیز باقی می‌ماند؟ اگر بتوان گفت این شعر پیامی دارد، پیامش چیست؟ «دومین رجعت» دقیقاً پس از جنگ جهانی اول نوشته شد، و «مِرو» پنج سال قبل از آغاز جنگ جهانی دوم. آیا ییتس می‌خواهد بگوید بالاخره زمانی خواهد رسید که بشر از این امور درس بگیرد؟!

۳. تی.اس. الیوت

تأثیر هندی‌ها، چه هندو و چه بودایی، در تمام آثار شاعر، منتقد و نمایشنامه‌نویس انگلیسی متولد آمریکا تی. اس. الیوت (۱۹۶۵-۱۸۸۸) قابل مشاهده است. به طور مثال سه شنتیس Shantis (برکات صلح) که به ویست‌گند The Waste Land (سرزمین بایر) نزدیک است، شعر طولانی (سروده در ۱۹۲۰) الیوت را عملاً به یک *اوپانیشاد* تبدیل می‌کند، چون در سنت هندی تنها *اوپانیشادها* اجازه دارند که به دعای خیر سه‌گانه ختم شوند. چنان که الیوت *بریه‌د آرتیگه* Brihadaranyaka-Upanishad (به معنی تعلیمات جنگل بزرگ) را تأیید و تصدیق می‌کند، توصیه‌های پرچاَپتی Prajapati (خدای خالق و سرور موجودات در آیین هندو) را به سه نوع شکل‌ذی‌شعور که نزد او چون مریدان و پیروان آمده‌اند، تغییر می‌دهد: خدایان، ضد خدایان، و بشر. در متن سنسکریت اصلی، پرچاَپتی به خدایان توصیه می‌کند که منظم و منضبط باشند و خویشان‌داری پیشه نکنند، زیرا

خدایان ذاتا تمایل به تکبرورزی دارند؛ و از ضد خدایان می‌خواهد که مهربانی و رفت‌بورزند، زیرا به خشونت و شرارت میل دارند؛ و از بشر خواسته است تا ببخشند باشد، زیرا گرایش بشر این است که خویش را قربانی خودخواهی خویش کند.

الیوت این ترتیب را بدین صورت تغییر می‌دهد: دَته datta (بخشش)، دَیْدِهْوَم dayadhvam (مهربانی)، و دَمَیْتِه damyata (خویش‌تنداری). وی ترتیب شستره shastra (قانون) را عوض کرده است، اما خود شستره‌ها به بهترین وجه حفظ شده و دست نخورده باقی مانده‌اند. هرچند به نظر می‌رسد این شعر طولانی واژه‌هایی از یک /اوپانیشاد/ در خود دارد، اما در حقیقت /اوپانیشاد/ نیست، بلکه توسط یک مومن به مسیحیت، جرح و تعدیل یافته است.

در ۱۹۴۴، بخش «کشتی روی خشکی» از «چهار کوارتت»، توصیه کریشنه Krishna (به معنی جذاب متعال، یکی از جلوه‌ها و مظاهر (اوتارها)ی ویشنو در زمین) به آرجونه را در میدان جنگ کوروک شتره بیان می‌کند: «به نتیجه کار فکر مکن». شاید خطاب الیوت در این قسمت، با سربازان دشمن در جنگ انگلستان است (الیوت در جنگ جهانی دوم یک نگهبان ARP بود؛ نگهبانانی که در طول جنگ جهانی دوم، داوطلبانه هنگام شب میان مردم اعلام خاموشی می‌کردند تا از حملات هوایی در امان بمانند. آیا او سعی داشت بگوید انسان می‌بایست بجنگد، اما در عین حال فراموش کند که جنگ برای نجات دموکراسی از خطر نازیسم و فاشیسم است؟ وی با تردید تامل می‌کند: «من گاهی اوقات از منظور کریشنه حیرت می‌کنم که می‌گوید: ... پیش بروید... اما وداع نکنید ای دریانوردان!» شاید نه حتی آن، بلکه فقط خداحافظی کنید. چه کسی می‌تواند بگوید آیا وداع ما خطی است (در فهم غربی از زمان) یا دَوْرانی (در فهم شرقی، کرمه)؟

الیوت تردید مشابهی را در ۱۹۴۳ در شعر خود به نام «تقدیم به هندی‌هایی که در آفریقای جنوبی مردند» بیان می‌دارد. این شعر به درخواست دوشیزه کورنلیا سوربجی Cornelia Sorabjee به خاطر کتاب ملکه مری برای هند نگاشته شد:



... عمل

اگر ما و شما نباشیم، هیچ ثمره‌ای ندارد
بدان، در زمان داورى پس از مرگ
خواهی دانست آن چه را که نتیجه عمل است.

در ۱۹۵۰، در کوکتل پارتی The Cocktail Party (ضیافتی از انواع نوشابه‌ها) سلیا کاپلستون Celia Coplestone (که به خاطر بی‌عفتی‌ها و زناکاری‌هایش وی را بسیار گناهکار می‌دانستند)، نزد سِر هارکورت ریلی Sir Harcourt Reilly روانپزشک می‌رود تا شخصیت و رفتارش را تحلیل کرده و به او توصیه یا نصیحتی نماید. پزشک به وی می‌گوید:

آرام باش دخترم،

رستگاری از گناه را با سخت‌کوشی تمرین کن.

واژه‌های بودا به یکی از پیروانش آناندا Ananda این بود: «سوگرومی دیپم آتانو So karohi dipam attano (فانوس خود باش و نیروانه خود را تمرین کن).» تفاوت میان «رستگاری» و «نیروانه» nirvana بسیار زیاد است. رستگاری خودامتلایی پس از خودکاوی را پیشنهاد می‌کند؛ و نیروانه به طور ضمنی دلالت بر خودخاموشی و اطفاء امیال خود دارد. چه نوع خودخاموشی‌ای را می‌توان در راهروهای شلوغ یک کوکتل پارتی به دست آورد؟! لعل ادامه می‌دهد: اگر شعرهای الیوت را در دوره‌های مختلف باهم مقایسه کنیم، آشکار می‌گردد که او با استفاده از استعاره‌ها و صور خیال از هر دو سنت فلسفی غرب و شرق، نمودار کیهانی Cosmography (توصیفی کلی از دنیا یا جهان گیتی، که معمولاً شامل جغرافی و نجوم است.) دنیای خویش را خلق می‌کند.



لعل در ادامه بررسی تاثیر فرهنگ هندویی بر نویسندگان غربی، به سراغ هرمان هسه آلمانی می‌رود. زمانی در کلکته، همسر و خواهرهمسر لعل، پارامیتا Paramita به طور اتفاقی در مخفی‌گاهی انبارمانند، نامه‌هایی پنهان و مخفی در محل سکونت زمان کودکی خود می‌یابند. نامه‌هایی از نویسنده آلمانی هرمان هسه (۱۸۷۷-۱۹۶۲) به پدرشان، مورخ معاصر هند کالیداس نگ Kalidas Nag، که تاریخ نگارش‌شان تقریباً همزمان با وقتی بوده است که هسه داشت رمان *سید/رتا* Siddhartha را می‌نوشت. در نامه‌هایی به دیگر دوستان و آشنایان آمده است که وقتی آن‌ها در کنگره بین‌المللی صلح و آزادی در لوگانو سویس در سال ۱۹۲۲ با یکدیگر ملاقات کردند، هسه کالیداس نگ را چنین توصیف کرده است: «مردی ۳۱ ساله، محقق از بنگال... با لبخندی طلایی قهوه‌ای.» نگ هم به نوبه خود هسه را با یک «برهن واقعی از هند» مقایسه می‌کند.

آن‌ها دوستان نزدیک یکدیگر شدند. نگ آوازه‌های بنگالی برای هسه خواند و از «هند باستان» برایش صحبت کرد. بعد در مورد گزیده‌هایی از *سید/رتا* که هسه به اصرار رومن رولان (نویسنده و نمایشنامه‌نویس فرانسوی) در کنفرانس لوگانو خوانده بود، بحث کردند.

نگ در نامه‌ای طولانی به هسه از پاریس در سال ۱۹۳۰، نوشت: «*سید/رتا* کتابی است که باید به تمام زبان‌های اروپایی ترجمه شود، زیرا در این کتاب است که ما احساس می‌کنیم برای نخستین بار شرق واقعی به غرب معرفی شده؛ نه شرق عاطفی تخیلی کیپلینگ (نویسنده و برنده جایزه نوبل ادبی) و نه «شرق رمانتیک» لوتی (رمان‌نویس فرانسوی)».

در ۱۹۵۱ که *سید/رتا* در انتشارات نیودیرکشن New Directions متعلق به جیمز لافلین در نیویورک به انگلیسی ترجمه شد، در ادوار ادبیات آمریکا شوری برانگیخت، به ویژه میان دانشجویان مدارس عالی و دانشگاه‌ها. لعل در ادامه متن

خود، ساختار رمان هسه را بررسی می‌کند: فصل اول چهار بخش دارد، که با مسامحه بسیار می‌توان آن را با چهار حقیقت شریف بودا تطبیق داد. فصل دوم نیز هشت بخش دارد که مجدداً با مسامحه می‌توان آن را نظیر راه هشت گانه که بودا توصیه می‌کند دانست. اما این فقط کالبد رمان است. باید به قلب رمان نگریست.

سیدارتا، پسر برهمن، ایمان متعارف و سنتی پدرش را به چالش می‌کشد و به مکاشفه و شناخت نفس خود ادامه می‌دهد. کاما سوامی Kamaswami تاجر، هنر پول درآوردن به او می‌آموزد (آرتّه)؛ کَمَلَه Kamala روسپی به وی ظرافت‌های عشق‌بازی را نشان می‌دهد (کامّه)؛ و شاید بودا نیز به وی قدرت تشخیص ارزش‌های والا تر را عطا می‌کند (درمه). اما سیدارتا در پی نیل به یک موکشه‌ی (رستگاری) بسیار شخصی است، و به همین دلیل تمام این سه پیشنهاد را رد می‌کند. در پایان رمان، دقیقاً در انتهای صفحه آخر، سیدارتا در کنار رودخانه گویا یک تجربه عرفانی از وحدت وجود را از سر می‌گذراند و لبخند می‌زند. این لبخند را همان لبخند آرام و سکوت بودا مفروض داشته‌اند: «او به آرامی و ملایمت لبخند زد، شاید لبخندی با نگاهی عاقل اندر سفیه، دقیقاً مانند یک انسان برجسته و مشهور».

به نظر لعل شاید این امر برای یک خواننده غربی کاملاً درست به نظر بیاید. واژه آلمانی‌ای که در این جا استفاده شده «spottisch» است به معنی «تمسخرآمیز و تحقیرکننده»؛ اما برای یک هندی این واژه شرم‌آور است. حتی در پاراگراف قبل از این، هسه با استفاده از همین واژه، آن معنی را به خوردش می‌دهد: «... این لبخند نقاب گونه... این لبخند سیدارتا، دقیقاً همان آرامش، ظرافت، نفوذناپذیری، شاید مهربانی، شاید تمسخر و خردمندی، یا لبخند هزارمعنای گوتمه بودا... این چنین رفتاری از یک انسان کامل و لبخند به لب سر می‌زند».

چرا هسه از این واژه خاص استفاده می‌کند؟ شاید او لبخندی از سیدارتای پروتستان و مخالف که تنها می‌تواند زندگی را حتی پس از «روشنی یافتگی /

بیداری» ببیند، خلق کرده است. و این اصطلاحی کنایه آمیز است، اما در زبان سنسکریت کنایه و این صنعت ادبی برای امور انتزاعی وجود ندارد. بنابراین یک هندی با خواندن این رمان حس می کند استفاده از این واژه، در واقع تحلیل بردن و تقلیل دادن یک تجربه عمیق درونی است؛ زیرا این نه راه یک بودایی و نه راه خود بوداست.

پدرزن لعل، آلمانی نمی دانست؛ به همین دلیل نیز از واژه «spottisch» بلندنظرانه غفلت کرد. از نظر لعل این واژه آشکارا مانع از تشعشع پرتو «شرق واقعی» در پایان رمان شده است. اما پرتو «غرب واقعی» - مورد پرسش قرار دادن، استدلال کردن و رد عقلانی آرامش نیروانه‌ای - به راستی که مشعشع است! به همین دلیل سیدارتا یک کاوش غربی شگفت انگیز و فوق العاده برای کشف خودیت شد، که عمدتاً در آن دوره بسیار مورد بحث قرار گرفته بود. این مساله لعل را به بحثی چند جانبه از چگونگی نمایش «دیگری» (در این مورد هندی‌ها) و تاثیرش بر انسان می کشاند. اگر غرب با استفاده از هر راه و روشی که لازم بوده، شرق را استثمار کرده، پس در این میان چه اشتباهی رخ داده است؟! برخی می گویند تنها یک روش تاثیر گذاری وجود دارد. چطور است که ما از مردم انتظار درک مفاهیمی را داریم که منبع و مرجع فلسفی یا فرهنگی‌ای که بتوانند خودشان را در آن زمینه قرار دهند ندارند؟ این قدم اول از شروع ادراک و ایجاد علاقه به هر نوع مطالعه عمیق است؛ همه چیز در هر مرحله در ذهن ما تصفیه و بازتعریف می گردد. استدلال دیگری که بسیار برجسته می نماید، این است که فرایند ادراک مفاهیم تازه از یک فرهنگ دیگر و پذیرش آن، تدریجی است؛ و البته می تواند منجر به عدم درک و ابهام زیادی گردد که شاید هرگز نیز در ذهن بشر حل نشود. هر دو این دلایل ممتازند و می بایست این دو را در فرایند ادراک یک فرهنگ با پیچیدگی‌ها و ظرافت‌های خاص خودش در نظر گرفت.



۵. بیتل‌ها

لعل در پایان مقاله خود، به گروه موسیقی بیتل‌ها می‌پردازد و متن ترانه‌های آن‌ها را بررسی می‌کند. بیتل‌ها یک گروه موسیقی مشهور انگلیسی در دهه ۶۰ میلادی بودند که از نظر لعل، در تأثیرپذیری از هندی‌ها، دو دوره زمانی را طی کردند. اولین دوره در سبک بود که با سازهای موسیقی هندی به ویژه سیتار سروکار داشت. آلبوم موسیقی Help! (کمک!) تنها تعداد کمی نُت در ابتدای آهنگ خود داشت. Norwegian Wood (چوب نروژی) اولین آهنگ پاپ بود که به طور وسیعی از ساز سیتار در آن استفاده شده بود. در واقع مردم از خود می‌پرسیدند این چه گیتار جدیدی است که بیتل‌ها اختراع کرده‌اند! Love to You (عشق به تو) و Tomorrow Never Knows (فردا هرگز نمی‌داند) به عنوان آهنگ‌هایی شناخته می‌شوند که بیتل‌ها به واسطه آن‌ها به طور کاملاً نمایان وارد سبک موسیقی هندی شده‌اند.

به نظر لعل، دومین دوره، تحت تأثیر فلسفه هندی بود. آهنگ « Sgt. Pepper's Lonely Hearts Club Band » کلاً درباره مایا Maya (به معنی عشق / توهم یا فریب) بود، اما در این آهنگ آن‌ها از آن به عنوان عشق سخن می‌گفتند. «آیا به عشق در نگاه اول اعتقاد دارید؟» پاسخی فی البداهه گرفت: «بله، مطمئنم که هر زمانی اتفاق می‌افتد.» «Getting Better» (بهتر شدن) به روش خود واقع‌گرایز است. و « Being for the Benefit of Mr. Kite » (به نفع آقای کایت بودن) نوعی دیگر از مایا (فریب) است: واقعیت فریبنده‌ای از یک موضوع نمایشی (سیرک) و سرزمینی خیالی از تصورات ما (بادبادک‌هایی در حال پرواز بر فراز سرها). تأثیر فلسفه هندی در این دو آلبوم بیتل‌ها کاملاً واضح است. جان لنون با ارجاع به آلبوم Instant Karma (کرمه آنی) می‌گفت: «من ترانه‌هایش را صبح نوشتم، همان شب ضبط کردم و هفته بعد آلبوم را پخش کردم. اما این آلبوم باید با آلبوم Let It Be (بیا رها کنیم) رقابت می‌کرد و به همین دلیل مورد توجه قرار نگرفت. این آهنگ بسیار سرخوشانه و زیبا

بود، و همان توالیِ بند و ردیف را داشت، مانند «All You Need is Love» (تمام چیزی که تو نیاز داری عشق است).

کرمه‌ی آنی (عکس‌العمل فوری کردار) می‌خواهد تو را دربربگیرد،
می‌خواهد درست بر سرت بکوبد،
بهتر است باهم باشید،
زیرا به زودی خواهید مرد...

آلبوم Living in the Material World (زندگی در جهان مادی) جرج هریسون، تنها آلبوم از یک بیتل است که منحصر از عقاید و ارزش‌های هندی در هر عمقی حمایت می‌کند. «Give Me Love» (به من عشق بده) می‌خواند:
اُم م م م م م م م م (واژه اُم در زبان هندی مشابه همان آمین در فارسی یا آمین در انگلیسی است)

خدای من... التماس می‌کنم دستم را محکم بگیر.
این آغاز آهنگ در طرف اول آلبوم است که نتیجه می‌گیرد:
من در دنیایی مادی زندگی می‌کنم
زندگی در جهان ماده
کاش از این جا می‌رفتم...
و با لطف عالیجناب سری کریشنه
از جهان مادی نجات می‌یافتم
دو آهنگ در آلبوم Let It Be هست که معجزه در معناست. یکی از آن‌ها نام آهنگ است:

زمانی که خود را در روزگاری سخت می‌یابم
مریم مقدس به سویم می‌آید

و با واژه‌هایی حکمت‌آمیز می‌گوید: رها کن (سخت‌نگیر)، رها کن.

آهنگ دیگر «Across the Universe» (در سراسر جهان) است که جان



لئون می گفت: «یکی از آهنگ‌های محبوبم بود. ابتدا آن را به بنیاد جهانی حیات وحش هدیه کردم، اما کار زیادی برای توزیعش نکردند و به همین دلیل آن را در آلبوم Let It Be گذاشتیم.»

عشقی جاودانه و بی پایان،

تمام وجودم را در برگرفته و می درخشد

مانند میلیون‌ها خورشید

عشق مرا صدا می زند

بارها و بارها از سراسر دنیا

Jai Guru Deva , Om

هیچ چیز نمی تواند دنیای مرا تغییر دهد

هیچ چیز نمی تواند دنیای مرا تغییر دهد.

اکنون دیگر ثابت شده که بیتل‌ها اولین گروه موسیقی غربی و محبوبی بودند که بر مردم اقصی نقاط دنیا تاثیر گذارده‌اند. لعل معتقد است استفاده آن‌ها از موسیقی و فلسفه هندی، به آگاهی گسترده مردم از فرهنگ هندی کمک کرده است؛ به ویژه برای کسانی که شاید به راه‌ها و روش‌های دیگر آشنایی با هند دسترسی ندارند. لعل ادامه می‌دهد: «در اسطوره‌شناسی هندو، ویشنو نمایانگر تکیه بر روی امواج نورانی و تابان در دسته هزار سر مار کیهانی شیش‌نگه Shesh-naga است که حلقه زدن و پیچش او دور کره زمین را احاطه کرده است. شش‌نگه را می‌توان به عنوان یک استعاره و تمثیل برای نمایش و تاثیرگذاری دید. هزار سر او می‌تواند نمادی از راه‌های مختلف برای فهم یک فرهنگ دیگر از طریق زیربنای فرهنگی و زبان ایشان باشد. از میان این اساطیر، شاید ویشنو تنها کسی است که می‌خواهد به ما بیاموزد: چگونه باید نتایج تاثیر فرهنگی را ادراک کرد و بدان واکنش نشان داد تا «سخت نگیریم و رها کنیم...»



نتیجه گیری

این مقاله با بررسی مقاله لعل، در ابتدا به تفاوت مفاهیم در زبان‌های شرقی و غربی اشاره کرده و نتیجه گرفته است که برخی واژه‌های کلیدی در هر دو محیط شرق و غرب، هیچ معادل قابل ترجمه‌ای ندارند. این مساله تأثیر بسیار زیادی بر چگونگی معرفی و ارائه فلسفه هند در ادبیات غرب داشته است. گاهی برای واژه‌هایی که نمی‌توان آن‌ها را در زبان هندی بازنمایی کرد، توصیفی ارائه شده که شاید نمایانگر منظور صحیح یا ارزش آن در فرهنگ هندی نبوده باشد. علاوه بر این، ممکن است غربیان برخی از مفاهیم فرهنگ خود را بر آن واژه‌ها بار کرده باشند؛ در حالی که ممکن است به واقع، آن مفاهیم حتی در بستر اصلی خود نیز وجود نداشته باشند. لعل با بررسی آثار شاعران و نویسندگانی چون گوته، امرسون، ییتس، هسه و گروه موسیقی بیتل‌ها، به نحوه بازنمایی و برخی سوء تفاهم‌ها در فهم معنای واژه‌ها و معانی فرهنگ هند توسط ایشان پرداخته است. او که خود یکی از شاعران و نویسندگان هندی است، به بررسی این تأثیرات بر ادبیات انگلیسی می‌پردازد و نتیجه می‌گیرد که ادبیات غرب، هرچند از ادبیات و فرهنگ هند واژه‌هایی را وام گرفته، اما آن‌ها را با پیش‌زمینه فرهنگی خود ترکیب کرده و معنای تازه‌ای به آن‌ها بخشیده که گاه هیچ مشابهتی با معنای همان واژه در فرهنگ هند ندارد.

پی‌نوشت

این مقاله مروری بر اساس بر اساس مرور کتاب کالین کمبل با عنوان شرقی شدن غرب؛ گزارشی موضوعی از تغییرات فرهنگی در عصر مدرن نوشته‌ی پتر به‌یر در مجله جامعه‌شناسی دین دانشگاه آکسفورد و مقاله کوتاه دکتر پوروشوتمه لعل نوشته شده است. مشخصات کتاب‌شناختی این کتاب و مقاله لعل در بخش منابع آمده است.



فهرست منابع

1. Beyer, P. (2009). A Review of the Book: The Easternization of the West: A Thematic Account of Cultural Change in the Modern Era. *Sociology of Religion*, 70(3), pp. 331–332. <https://doi.org/10.1093/socrel/srp042>.
2. <https://asiasociety.org/education/indian-influences-western-literature>
3. Vincent Leon, H. (1965). *American Literary Masters*. Vol. 1. New York: Holt, Rinehart & Winston.

